

زنان در عصر پدرسالاری: روایت تاریخی از وضعیت اجتماعی و فرهنگی زنان در دوره قاجار*

محمدحسین شریفی ساعی^{۱*}
تقی آزاد ارمکی^۲

چکیده

هدف این پژوهش، مطالعه وضعیت اجتماعی و فرهنگی زنان در عصر قاجار است. یافته‌های این مطالعه نشان داد که تاریخ جامعه قاجار، روایت یک پدرسالاری تمام‌عیار است. زنان به‌مثابه یک طبقه اجتماعی، تحت سلطه کامل مردان قرار داشتند. اگرچه آن‌ها نیمی از افراد جامعه را تشکیل می‌دادند ولی گویی در جامعه نبودند و از نظرها پنهان مانده بودند. زنان در خانه در پس پرده و در جامعه در پس روبنده بودند؛ نه چهره‌هایشان دیده و نه سخن‌ها و دردهایشان شنیده می‌شد. حتی نامشان بر زبان‌ها برده نمی‌شد. بردن نام زن و دیدن چهره او و هم‌کلام شدن با آن‌ها، همه تابویی خطرناک و گناهی نابخشودنی بود. هر مردی در خیابان باید از آن‌ها فاصله می‌گرفت. آن‌ها جنس دوم و پایین‌تر از مردان محسوب می‌شدند. گرچه به ظاهر آزاد بودند اما در بند سلطه جنسیتی گرفتار مانده بودند. ابزار شهوت قلمداد می‌شدند که دیدن‌شان می‌تواند شهری را به آشوب کشاند. به همین دلیل آن‌ها را به کنج خانه‌ها رانده و به کار اطفای شهوت مردان گمارده بودند. خروج دختران از خانه برای تحصیل و آموزش را موجب گسترش فساد در جامعه می‌دانستند. با همین منطق، مدرسه رفتن آن‌ها را نیز ممنوع کرده بودند. اشتغال درآمدزا هم عرصه‌ای مردانه بود که زنان را به آن هیچ راهی نبود. لذا نه فرصتی برای تحصیل پیش رویشان باز بود و نه امکان اشتغال برایشان هموار بود. هم در آموزش و فرهنگ، فرودست بودند و هم در اقتصاد، تهیدست. نه شغلی درآمدزا به آن‌ها داده می‌شد و نه حق تحصیل به آن‌ها اعطا می‌شد. در چنین سرکوب فراگیری بود که نظم جنسیتی پدرسالار در جامعه قاجار اعمال می‌شد.

کلیدواژگان: مطالعات زنان، مطالعات جنسیت، جامعه‌شناسی تاریخی، فرهنگ پدرسالاری، آموزش زنان، عصر قاجار.

دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۰۱/۲۰ - 2021/04/09

پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۰۳/۱۰ - 2021/05/31

• این مقاله مستخرج از رساله دکتری محمدحسین شریفی ساعی در گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تهران است.
۱. دکتری گروه جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، تهران، ایران. (نویسنده مسئول). sharifisaei@ut.ac.ir
۲. استاد گروه جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

مقدمه

امروزه مطالعه تاریخ جنسیت از اهمیتی کلیدی برخوردار شده است. همه ما در زمان حال زندگی می‌کنیم و برای آینده برنامه‌ریزی می‌کنیم اما چگونه بفهمیم که به کجا می‌رویم و فرایند پیشرفت چگونه رخ می‌دهد؟ برای اینکه بدانیم در حوزه جنسیت و حقوق زنان دقیقاً کجا هستیم و به کجا می‌رویم ابتدا باید بفهمیم از کجا آمده‌ایم. به همین دلیل ما نیاز به درک تاریخ جنسیت داریم. گذشته، پر از علائم هشداردهنده است. تاریخ به ما می‌آموزد چگونه اشتباهات مشابه را دوباره تکرار نکنیم ولی «کسانی که تاریخ نمی‌خوانند، محکوم به تکرار اشتباهات تاریخی هستند» (سانتایانا،^۱ ۲۰۱۱: ۱۷۲).

در این راستا، تاریخ جنسیت، صرفاً تاریخ زنان نیست؛ بلکه هم مربوط به زنان و هم مردان است؛ قصه فرادست و فرودست و داستان سلطه و انقیاد در بستر روندهای تاریخی است (مید و ویزنر هنکس،^۲ ۲۰۰۴). تاریخ جنسیت، داستان تغییرات در طول زمان است. بسیاری از حقوق زنان در دوره کنونی، نه ودیعه‌ای الهی و ازلی بلکه محصول مبارزات تاریخی آن‌ها در دوره‌های زمانی گوناگون است و لذا جز با مطالعه تاریخی، این دستاوردها قابل فهم نیست. به‌طور مثال، اکنون عموم زنان ایرانی به راحتی می‌توانند درس بخوانند، به دانشگاه بروند و تخصص بگیرند و در پی آن شغلی برای خود بیابند و به نام و نانی دست یابند. غالب آن‌ها خودشان می‌توانند همسرشان را انتخاب کنند، با او به مذاکره برای ازدواج بنشینند و حتی پیش از ازدواج در یک رابطه عاطفی با او قرار بگیرند و ازدواجی عاشقانه را رقم بزنند. این موارد و امثال آن، شاید برای زنان نسل جدید ایرانی، اموری بدیهی جلوه کند؛ بطوری‌که تصور نمایند که یقیناً همه زنان ایرانی در چند سده اخیر، از چنین موقعیتی برخوردار بوده‌اند. با این حال، این تصور فقط یک مشکل دارد؛ آن‌هم اینکه کاملاً غلط است!

اگر فقط به یک‌صد سال پیش از این برگردیم، زنان در آن دوران از بسیاری از حقوق زنان امروزی محروم بودند. آن‌ها حتی اجازه نداشتند در کنار شوهران خود در خیابان قدم بزنند؛ چه رسد به آنکه بخواهند پیش از ازدواج، سخنی با او بگویند و یا اینکه به عنوان همسر دلخواه خویش، انتخاب‌اش کنند (دالمانی، ۱۳۷۸: ۴۲۴؛ کولیور رایس، ۱۳۸۳: ۷۹ و ۱۰۳). زنان در آن روزها برای دستیابی به تک تک حقوق زنان امروزی، مبارزه می‌کردند تا این حقوق را بدست آورده و سپس میراث خود را به نسل‌های دیگر می‌سپردند. لذا وضعیت زنان امروزی در جامعه ایران با زنان در دوره قاجار، قابل مقایسه نیست. حتی خیال دیدن این روزها نیز برای زنان دوره قاجار، خیالی محال می‌نمود. اگر اکنون زنان عصر قاجار از خاک برمی‌خواستند و زنان امروزی در شهرهای ایران را می‌دیدند از مشاهده شدت تغییرات باور نمی‌کردند که این همان سرزمینی است که دیرزمانی، خود در آن ساکن بوده‌اند.

در این میان عصر قاجار، نقطه عطفی تاریخی در جامعه ایرانی است؛ چرا که از آن دوره بود که به تدریج زمینه تغییرات متعدد در جامعه ایرانی فراهم شد. از زمان صفویه تا قاجار (به مدت حداقل

1. Santayana

2. Meade & Wiesner-Hanks

سیصد سال) آداب و رسوم و نگرش‌های فرهنگی ایرانیان تقریباً تغییری نیافته بود (ملکم، ۱۳۷۹: ۸۱۲). لذا سنت‌ها قدمتی چند صدساله داشت و به راحتی توان برهم زدن‌شان نبود. این در حالی است که تنها از اواخر دوره قاجار و با وقوع انقلاب مشروطه در سال ۱۲۸۵ بود که زمینه بروز تغییرات گسترده در جامعه ایرانی رقم خورد (آبراهامیان، ۱۳۷۷). انقلاب مشروطه، فقط یک انقلاب سیاسی نبود بلکه آغاز یک رنسانس تاریخی برای زنان ایران زمین بود؛ به نحوی که وضعیت زنان ایرانی را می‌توان به دو دوره «قبل» و «بعد» از آن تقسیم‌بندی کرد. زنان تا پیش از دوران مشروطه، تا صدها سال در وضعیتی فرودستانه‌ای قرار داشتند؛ وضعیتی که نه تغییری می‌یافت و نه امیدی به تغییر آن می‌رفت تا آنکه انقلاب مشروطه رقم خورد و طلوع‌ای پر امید به روی زنان ایرانی برای تغییر وضع موجود گشوده شد. از آن تاریخ به بعد، زنان در مسیر کسب حقوق برابر با مردان در عرصه‌های مختلف، با شتابی پر فراز و نشیب به پیش تاختند و اگرچه نتوانستند همه آرمان‌های خود را در همان زمان محقق کنند ولی در هر دوره و زمانی، مانعی را کنار زدند و سنگری را فتح کردند و در دوره‌های بعد به دنبال فتح سنگرهای دیگر رفتند (ساناساریان، ۱۳۸۴).

با این‌همه، انقلاب مشروطه، تمام مطالبات زنان را پوشش نمی‌داد بلکه مشروطه برای زنان، تنها به‌مثابه یک «آغاز» بود؛ آغازی برای یک‌راه طولانی در راستای تغییرات بزرگ‌تر که ثمره بسیاری از آن‌ها را نه زنان در دوران مشروطه بلکه نسل‌های بعدی دیدند. درختی که معدود زنان روشنفکر در دوران مشروطه با گسترش مدارس ابتدایی برای دختران کاشتند، میوه‌اش را زنان نسل‌های بعدی چیدند (آفاری، ۱۳۷۷). زنان نسل‌های بعد نیز آرام نماندند بلکه آن‌ها نیز به مبارزه تاریخی خود ادامه دادند و خود میدان‌های جدیدتری را فتح کردند (مانند کسب حق رأی) که ثمره‌اش را نسل‌های بعد از آن‌ها چشیدند. هر نسلی، سنگری را فتح می‌کرد و به نسل دیگر می‌سپرد تا جایی که وضعیت زنان امروز با زنان در زمان انقلاب مشروطه و پیش از آن، قابل مقایسه نیست.

اکنون زنان، دیگر برای حق تحصیل یا حق رأی مبارزه نمی‌کنند؛ چرا که این حقوق را زنان نسل‌های پیش به‌دست آورده‌اند و برای زنان نسل‌های بعد به میراث گذارده‌اند. با این حال، نکته مهم آن است که مبارزه در راستای برابری جنسیتی خاموش نشده است؛ چراکه هنوز راه درازی برای تحقق این آرمان باقی مانده است. اگرچه پیشروی آرام و فتح سنگر به سنگر میدان‌های مختلف توسط زنان، تضعیف پدرسالاری در جامعه کنونی را نوید می‌دهد ولی ایدئولوژی پدرسالاری همچنان در عرصه‌های گوناگون زندگی حضور دارد؛ عرصه‌هایی که تا به چالش کشیده نشوند به نظر نمی‌رسد که برابری جنسیتی در جامعه محقق شود. گویی مبارزه برای حق زنان، اگرچه آغازی داشته است ولی پایانی ندارد و این یک مبارزه بی‌انتهاست.

هدف این مقاله روایت مبارزات زنان نیست؛ حتی به دنبال نشان دادن سیر تاریخی تحولات زنان از یک‌صد سال پیش تا به امروز هم نیست بلکه در پی آن است که وضعیت اجتماعی زنان ایرانی در پیش از انقلاب مشروطه و در هنگامه وقوع آن را به تصویر بکشد؛ چرا که به‌زعم نویسندگان، شناسایی و

تحلیل وضعیت زنان در آن دوره تاریخی، به فهم بهتر از وضعیت آن‌ها در دوره‌های بعدی کمک‌های شایانی می‌کند. اینکه نسل‌های فعلی بدانند در یک یا دو سده اخیر در چه وضعیتی قرار داشته‌اند به درک بهتر وضعیت کنونی آن‌ها و راه طی شده تا به امروز کمک می‌کند. شناخت بهتر وضعیت دیروز می‌تواند چراغی پر نور برای دیدن بهتر جایگاه امروز و چشم‌اندازی برای تغییرات فردا باشد. در این راستا پژوهش حاضر به دنبال آن است که به این سوال پاسخ دهد که وضعیت اجتماعی زنان شهرنشین در دوران قاجار چگونه بوده است؟ به طور مشخص مناسبات اجتماعی در سطح جامعه با چه سازوکاری برقرار می‌شد؟ و همچنین وضعیت حجاب و پوشش، تحصیل و اشتغال زنان شهری در دوره قاجار به چه صورت بوده است؟

روش پژوهش

در این پژوهش، مجموعه‌ای از منابع دست اول^۱ و منابع دست دوم^۲ از دوره قاجار مورد واکاوی و تحلیل قرار گرفته است. منابع دست اول در این مطالعه، شامل انواع داده‌هایی بودند که مستقیماً و بدون واسطه توسط افرادی از دوران قاجار ثبت شده و اکنون به دست ما رسیده است. این منابع در پژوهش حاضر غالباً شامل زندگی‌نامه‌ها، سفرنامه‌ها و نقل‌های گوناگون از اشخاصی است که خود در روزگار قاجار و یا نزدیک به آن می‌زیسته‌اند. منابع دست دوم نیز شامل مطالبی بودند که براساس اطلاعات به دست آمده از منابع دست اول نگاشته شده‌اند. این گونه منابع و کتاب‌ها، بیشتر به تحلیل شرایط سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در عصر قاجار پرداخته‌اند. مطالعه حاضر کوشش نموده است که تا حد امکان از منابع دست‌اول تاریخی برای تحلیل وضعیت اجتماعی زنان در دوره قاجار استفاده کند اما گاه به ضرورت و برای فرایند تکمیل اطلاعات، به منابع دست‌دوم نیز مراجعه شده است.

تحلیل تجربی

جامعه قاجار، جامعه‌ای پدرسالار بود که مردان را در رأس امور نشانده و زنان را به فرودستی کشانده بود. فرهنگ پدرسالاری در آن روزگار تلاش می‌کرد که سلطه مردان بر زنان را به مثابه امری طبیعی، فراگیر و لذا غیرقابل تغییر نشان دهد. اندیشه پدرسالار به دنبال آن بود که زنان، صرفاً جهان را از نگاه مردان ببینند و به چیزی غیر از آن نیاندیشند. از این طریق، نظم جنسیتی حاکم که مردان در کانون آن قرار داشتند، با تولید چنین فرهنگی، بی‌آنکه مقاومتی پیش روی خود ببینند مشروعیت و تداوم می‌یافت. با این حال، ایدئولوژی پدرسالاری در عصر قاجار هیچ کانون واحد و مرکزی نداشت بلکه به شیوه‌های متعدد، چندلایه و در عرصه‌های گوناگون اعمال می‌شد. زنان در جامعه قاجاری، با دو نوع پدرسالاری روبرو بودند. آن‌ها نه تنها «پدرسالاری خانوادگی» را در درون خانه تجربه می‌کردند

1. primary sources

2. secondary sources

بلکه فراتر از آن، با «پدرسالاری اجتماعی» در سطح جامعه نیز بشدت دست به گریبان بودند (اسمیت،^۱ ۱۹۹۰). در اولی، خانه بر آن‌ها تنگ می‌شد و در دومی، جامعه از آن‌ها گرفته می‌شد. این بدان معنا بود که سرکوب زنان، فراتر از خانواده بود و عرصه‌های مختلف جامعه را نیز در بر گرفته بود. اساساً پدرسالاری اجتماعی، فراتر از ساحت خصوصی و خانوادگی، حوزه عمومی در جامعه را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد و توانمندی‌های زنان را در مقیاسی گسترده‌تر به اضمحلال و تباهی می‌کشانند (بارت،^۲ ۱۹۸۰، میللت،^۳ ۱۹۶۹). در ادامه سعی می‌کنیم با کالبدشکافی از مصادیق «پدرسالاری اجتماعی» در عصر قاجار، این نظم مسلط مردسالار را در سطح جامعه مورد تحلیل و واکاوی بیشتری قرار دهیم.

حاشیه‌نشینی اجتماعی زنان

نظم جنسیتی مسلط در جامعه قاجاری، بر حاشیه‌نشینی اجتماعی زنان استوار بود. آن‌ها اگرچه در کنار مردان حاضر بودند اما از منظر فعالیت‌های اجتماعی در واقع غایب بودند. زنان در حاشیه مانده و این مردان بودند که در کانون اقتدار در عرصه‌های گوناگون قرار داشتند. مهمترین استراتژی برای حاشیه‌نشینی اجتماعی زنان، سیاست تفکیک جنسیتی شدید بین زنان و مردان در عصر قاجار بود؛ سیاستی که از خانواده تا سطح جامعه امتداد می‌یافت. سیاست تفکیک جنسیتی، خانه را عرصه‌ای زنانه و جامعه را حوزه‌ای مردانه جلوه می‌داد و از این طریق، زنان را در جامعه به حاشیه می‌راند.

تفکیک جنسیتی مبتنی بر این اصل اساسی بود که مردان و زنان هیچگاه حق ندارند با یکدیگر ارتباط بگیرند و تمام فضاها و مکان‌های احتمالی برای ارتباط با جنس مخالف، بسته و کور می‌شد. در آن دوران، مردان فقط حق داشتند با مردان در ارتباط باشند و زنان نیز با زنان (اولیویه، ۱۳۷۱: ۸۳). راهبرد اصلی تحقق این تفکیک جنسیتی، جداسازی فضایی بین زنان و مردان بود. لذا حتی خانه‌ها نیز به دو بخش «اندرونی» و «بیرونی» تقسیم می‌شد و زنان در اندرونی و مردان در بیرونی خانه قرار داشتند. مهمانان مرد، صرفاً به قسمت بیرونی خانه راه می‌یافتند و حق ورود به اندرونی که زنان خانه بودند را نداشتند. لذا حتی در مهمانی‌ها نیز مردان و زنان کنار یکدیگر جمع نمی‌شدند. زنان و مردان در اتاق‌ها و مکان‌هایی جداگانه از یکدیگر پذیرایی می‌کردند (کولیور رایس، ۱۳۸۳: ۱۴۶؛ هولستر، ۱۳۵۵: ۲۴). این جدایی جنسیتی در کل دوران قاجار و همچنین تا اوایل دوران پهلوی نیز ادامه داشت؛ بطوریکه زنان و مردان نامحرم حتی در مهمانی‌ها نیز همدیگر را نمی‌دیدند و در یک اتاق مشترک نمی‌ماندند. آن‌ها حتی بر سر یک سفره غذا هم نمی‌نشستند (کازاما، ۱۳۸۰: ۱۴۳).

از طرفی، حاشیه‌نشینی زنان در حوزه هویتی نیز اعمال می‌شد و هویت زنانه انکار می‌گردید. در این راستا هیچ مردی، زنان را به نام واقعی‌شان صدا نمی‌زد. صدا زدن نام زنان، کاری زشت و تابویی

1. Smith
2. Barrett
3. Millett

وحشتناک بود (دهخدا، ۱۳۶۲: ۱۵۶). زنان نه فقط نباید دیده می‌شدند، بلکه نام‌شان نیز نباید شنیده می‌شد.^۱ گویی زنان در عمل نامی نداشتند و آن‌ها را معمولاً با واژگانی کلی و گاه جنسیت زده خطاب می‌کردند. در آن دوره، زنان را عمدتاً با نام شوهرانشان (مانند «زن ملاکازم») و یا فرزند پسر ارشدشان (مانند «مادر رجب‌علی») صدا می‌زدند. در غیر این صورت، معمولاً آن‌ها را «ضعیفه»، «باجی»، «خانم» و امثال آن خطاب می‌کردند و از آوردن نام واقعی‌شان تا حد امکان پرهیز می‌نمودند (اتحادیه، ۱۳۷۳: ۳۵).^۲ از این طریق، نه تنها خود زنان بلکه حتی نام و یاد آنان هم در جامعه به حاشیه رفته بود.

جداسازی‌های جنسیتی در دوره قاجار، فقط به خانه‌ها محدود نبود بلکه جامعه را نیز فراگرفته بود؛ بطوری‌که خیابان‌ها در شهرها نیز تفکیک جنسیتی شده بود. در خیابان‌های شلوغ تهران در بعدظهرها پلیس دستور داده بود که مردان و زنان حتی اگر همسر یکدیگر باشند نیز باید از هم دور شوند؛ بطوریکه مردان باید صرفاً از یک سوی خیابان و زنان از سوی دیگر آن حرکت کنند. رفت و آمد همزمان زنان و مردان در کنار هم و از یک سمت خیابان، ممنوع بود. حتی اگر زنی قصد داشت به داروخانه‌ای در سوی دیگر خیابان برود باید ابتدا از پاسبان اجازه می‌گرفت و تحت نظر و کنترل کامل او به سرعت به سمت دیگر حرکت کرده و سپس با شتاب فراوان و بدون فوت وقت به مسیر قبلی خود بازمی‌گشت. گاه پیش می‌آمد که نعره آمرانه پاسبان خطاب به زنان محترم به گوش می‌رسید که با خشم و پرخاش بر سر آن‌ها فریاد برمی‌آورد که: «باجی روتو بگیر»، «ضعیفه تندتر راه برو!» (بامداد، ۱۳۴۸: ۶۸).

در آن دوران هیچ مرد ایرانی برای آنکه در انظار بد جلوه نکند، در ملاعام با زن دیده نمی‌شد. لذا هیچ مردی، با هیچ زنی در خیابان راه نمی‌رفته است؛ حتی با همسرش. هنگامی که زن و شوهر همراه یکدیگر به خیابان می‌آمدند همواره مرد، کمی جلوتر قدم برمی‌داشت و زن با فاصله‌ای در پشت او روان می‌شد تا در خیابان به‌مثابه قدم زدن زن و مرد در کنار هم جلوه نکند (دالمانی، ۱۳۷۸: ۴۲۴؛ کولیور رایس، ۱۳۸۳: ۷۹). این جداسازی جنسیتی در مکان‌های عمومی حتی در درشکه‌ها نیز اعمال می‌شد. درشکه‌ها در آن زمان، نقش وسایل نقلیه امروزی را داشتند که به جایایی مسافر در شهر می‌پرداختند. فرهنگ جنسیتی چنان بود که حتی سوار شدن زن و مرد به یک درشکه، ولو آنکه با یکدیگر زن و شوهر یا برادر و خواهر هم باشند، قدغن بود. درشکه‌چی‌ها موظف بودند به هنگام سوار کردن زنان، مردان را سوار نکنند و علاوه بر آن پرده درشکه را نیز بالا بکشند تا زنان دیده نشوند (ناهدی، ۱۳۶۰: ۱۹). جدایی جنسیتی در خیابان‌ها به حدی بود که به تعبیر نشریات آن دوران، «مردان، عبور از بین دو زن را مکروه و زنان را در حکم کراهت در طبقه سگان کوچک‌گرد آورده‌اند» (نشریه

۱. بنگرید به: آرشیو برخط «دنیای زنان در عصر قاجار» وابسته به دانشگاه هاروارد، سند شماره ۱۲۶۱۸۵ از مجموعه «مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران»، ۱۳۲۸ق.

۲. همچنین بنگرید به: آرشیو برخط «دنیای زنان در عصر قاجار» وابسته به دانشگاه هاروارد، سند شماره ۱۴۱۲۹۸۵۹، خاطرات خدیجه افضل وزیری، صفحات ۱۸ و ۲۰، از مجموعه «مه لقا ملاح»، بهمن ۱۳۵۳.

جهان زنان، ۱۳۰۰، ش ۵، ص ۵).^۱ در این فضای فرهنگی، هیچ زنی در مکان‌های عمومی، حق تفریح و ورزش هم نداشته است. تفریح و ورزش در مکان‌های عمومی، صرفاً حق مردان بود و تفریحات زنانه عمدتاً به خلوت اندرونی خانه‌ها محدود می‌شد.

حجاب حداکثری و تولید زنان نامرئی

در جامعه شهری در عصر قاجار، هیچ زنی حق نداشت بدون چادر و پوشیه‌ای بر روی صورت که به آن «روبنده» می‌گفتند در خیابان حرکت کند (دالمانی، ۱۳۷۸: ۴۱۵).^۲ لذا چهره هیچ زنی در خیابان نمایان نبود. «روبنده»، پارچه‌ای سفید، باریک و بلند بود که جلوی قسمتی که بر روی صورت زنان قرار می‌گرفت و در جلوی چشم آن قطعه‌ای بیضی‌شکل و پنجره پنجره برای دیدن تعبیه شده بود. از این طریق، زنان می‌توانستند محیط بیرون چادر و روبنده را مشاهده کنند؛ بی‌آنکه ابران بتوانند زنان را ببینند یا حتی بتوانند چهره‌های آن‌ها را حدس بزنند (دوگوبینو، ۱۳۸۳: ۳۰۸). نوع خاص لباس زنان در بیرون از خانه که با روبنده همراه می‌شد به گونه‌ای بود که صورت و حتی چشم‌های آن‌ها را نیز پنهان می‌کرد (دیولافوآ، ۱۳۷۱: ۷۸). این نوع پوشش زنان (چادر و روبنده)، نه تنها همه قسمت‌های بدن و حتی چشم‌ها و صورت آن‌ها را از دید ابران و نامحرمان می‌پوشاند بلکه علاوه بر آن، همه زنان را از لحاظ نمود اجتماعی نیز کاملاً یکنواخت و به یک شکل واحد درمی‌آورد؛ چراکه این شیوه از پوشش در جامعه، هیچ‌گونه تنوعی نداشت و زنان را فارغ از هر جایگاه اجتماعی که دارا بودند از جنبه ظاهری، یکسان‌سازی می‌کرد؛ بطوریکه همه باید بدون استثنا با چادر مشکی و روبنده سفید در خیابان ظاهر می‌شدند (کارلا سرنا، ۱۳۶۲: ۷۴). این یکسان‌سازی پوشش و غیاب چهره‌ها در زیر آن به حدی دقیق اجرا می‌شد که گاه شناخت زنان در خیابان حتی برای شوهران آن‌ها نیز ممکن نبود (فووریه، ۱۳۸۵: ۱۱۹). چنانکه گاهی اتفاق می‌افتاد مردی از کنار زنش در خیابان عبور می‌کرد ولی او را نمی‌شناخت (تفضلی و معتضد، ۱۳۷۷: ۳۸).

در شهرهای ایران، رعایت پوشش «چادر و روبنده» برای همه زنان اجباری بود و هیچ زنی حق نداشت بدون این نوع پوشش از خانه خارج شود و همه بیرون از خانه به یک شکل بودند. یک‌بار زنی ایرانی که به همراه همسرش سال‌ها در قسطنطنیه^۳ اقامت داشت، بعد از مراجعت به کشور، به همان شکلی که در آنجا تردد می‌کرد، یعنی با چادر ولی بدون روبنده، از خانه خود بیرون آمد. روحانی محل چنان برآشفته که برای او پیغامی فرستاد و او را از این کار به شدت منع کرد و هشدار داد که اگر بار دیگر، صورتش در خیابان دیده شود، کتک مفصلی خواهد خورد (کولیور رایس، ۱۳۸۳: ۴۱). البته این

۱. ش = شماره، ص = صفحه.

۲. روبنده، مخصوص زنان در فضاهای شهری بود. زنان در مناطق روستایی، عمدتاً روبنده نمی‌زدند. البته صورت خود را تا حدی می‌پوشاندند (نگاه کنید به: تاج‌السلطنه، ۱۳۵۳: ۱۴؛ دوگوبینو، ۱۳۸۳: ۳۱۴؛ دالمانی، ۱۳۷۸: ۴۱۹).

۳. نام پیشین استانبول در ترکیه امروزی

نوع پوشش، همزمان نوعی فرصت نیز برای زنان به همراه می‌آورد؛ چرا که یک زن با چنین پوششی که حتی چهره او را پنهان کرده بود می‌توانست به هرکجا که بخواهد برود بی‌آنکه فردی بتواند او را شناسایی کند؛ زیرا هیچ‌کس حتی شوهرش نیز اجازه نداشت روبنده را در کوچه و خیابان از روی صورت زن بردارد و اگر مردی چنین اشتباه مهلکی مرتکب می‌شد، مجازاتی به‌شدت سخت و در برخی موارد حتی خطر قتل و اعدام در انتظارش بود (بنجامین، ۱۳۶۳: ۸۴). از آنجا که گاه تصاویر، بهتر از کلمات و تعبیر می‌توانند معانی را منتقل کنند لذا عکسی از زنان در دوره قاجار در زیر آورده شده است تا فهم دقیق‌تری از پوشش زنان در دوران قاجار به دست دهد.



تصویر ۱. پوشش یکسان زن قاجار (چادر و روبنده)

در همین راستا مادام دیولافوا که به همراه همسرش برای کاوش‌های باستان‌شناسی از فرانسه به تهران آمده بود نیز در خاطراتش از دیدار خود با ناصرالدین شاه روایت می‌کند که شاه کشور ضمن تأکید بر رعایت حجاب اسلامی او در شهر به این زن فرانسوی چنین می‌گوید:

«در مملکت ما زن‌ها نمی‌توانند با روی باز بیرون آیند. به همین سبب بسیاری از مردان ایرانی در تمام عمر، به غیر از زن خود و اقوام نزدیک، روی زن دیگری را نمی‌بینند و اگر روی زنی را ببینند تحریک می‌شوند و شاید شهر به آشوب کشیده شود!» (دیولافوا، ۱۳۷۱: ۱۴۳).

در این زمینه، ارنست اورسل جهانگرد بلژیکی که پیش از انقلاب مشروطه وارد ایران شده بود نیز از مواجهات خود در تهران چنین نقل می‌کند:

«بانوی متشخصی از مقابل من گذشت که بر قاطری سوار بود و چنان خود را زیر چادر و روبنده پنهان کرده بود که از تمام اعضای بدنش چیزی دیده نمی‌شد. خدمتکاران پیاده

دنبال خانمشان راه می‌رفتند ولی آن‌ها هم نظیر بانوی خود لباس پوشیده بودند؛ چون در کوچه، لباس هر زن باید این چنین باشد. یک مرد هر قدر زرنگ و چشم‌چران باشد ولو صدار هم آن‌ها را ببیند قادر نخواهد بود یکی را از دیگری بازشناسد» (اورسل، ۱۳۸۲: ۲۲۶).

در دوران قاجار، زنان صرفاً حق داشتند که در مواجهه با شوهر و تعدادی از نزدیک‌ترین اقوام خویش که به او محرم‌اند بدون روبنده، ظاهر شوند. هر وقت در خیابان بر اثر رخداد یا حادثه‌ای، روبنده از صورت زن می‌افتاد، سنت رایج چنین بود که مرد نامحرمی که در خیابان شاهد این رخداد است، باید بی‌درنگ صورت خود را به سوی دیگری می‌چرخاند تا چهره آن زن را نبیند و از این طریق، زن نیز فرصتی بیابد که دوباره چهره خود را از نظرها بپوشاند. در آن دوران، دیدن حتی گردی صورت یک زن نامحرم، بی‌غیرتی و بی‌اخلاقی مرد تلقی می‌گشت. از طرفی، آشکار ساختن گردی صورت توسط یک زن نیز چنان امری تابو و ناپسند تلقی می‌شد که گویی آن زن دست به فحشا زده است. به همین دلیل، حتی زن پیر و گدای کوچه و بازار نیز بدون نقابی بر روی صورت دیده نمی‌شد. این فرهنگ چنان برای زنان درونی شده بود که بالاترین چیزی که ممکن بود یک زن بیمار به طبیب‌اش نشان دهد همان «صورت» بود؛ به همین دلیل زنان حتی برای درمان هم به هیچ وجه به پزشک مرد اجازه نمی‌دادند صورتشان را به طور کامل ببیند. زنان در دوره قاجار از روش‌هایی خاص برای نشان دادن عارضه‌ای از بیماری بر روی صورتشان به طبیب استفاده می‌کردند؛ بی‌آنکه صورتشان به طور کامل توسط پزشک مرد (نامحرم) دیده شود. دکتر پولاک از آن دوران چنین روایت می‌کند:

«زن اول می‌گوید دندان‌هایش معالجه لازم دارند و از این طریق، نقابی که کل صورتش را گرفته است تا بینی خود بالا می‌زند. سپس لکه‌ای روی پیشانی خود کشف می‌کند و قسمت بالای نقاب صورت را پایین می‌آورد تا از این طریق، طبیب با افزودن این اجزا به هم، پی به کل عارضه در روی صورت ببرد!» (پولاک، ۱۳۶۸: ۱۵۷).

لذا باورهای فرهنگی در دوره قاجار، چنان سخت‌گیرانه بود که تقریباً هیچ مردی در طول زندگی‌اش، حتی صورت هیچ زن نامحرمی را نمی‌توانست ببیند و به جز زنان محرم همچون خواهر و مادر و خاله و عمه که شاید از ده یا بیست نفر هم بیشتر نمی‌شد، در سراسر زندگی خود، چهره هیچ زن دیگری را نمی‌دید (مستوفی، ۱۳۴۳: ۲۱۰). کنت دوگوبینو خاورشناس مشهور فرانسوی نیز بیان می‌کند که «به عنوان یک اروپایی بعد از چند سال زندگی در ایران، هرگز نتوانسته صورت یک زن ایرانی را ببیند» (دوگوبینو، ۱۳۸۳: ۳۱۴). یکی دیگر از اروپاییان در شرح مسافرتش به ایران چنین می‌نویسد:

«من در دوره اقامت در ایران، زن ندیدم. گاهی آن هم بندرت در کوچه و بازار اجسام متحرکی می‌دیدم که در پارچه سیاهی پوشیده شده بودند و می‌گفتند این‌ها زن‌های ایرانی هستند» (ملک‌زاده، ۱۳۸۳: ۷۶).

در آن روزگار، مردان هیچگاه نمی‌توانستند بیش از نیمی از جمعیت را ببینند؛ چرا که امکان نزدیک شدن به زنان ایرانی برای یک مرد نامحرم، تقریباً غیرممکن بود (کولیور رایس، ۱۳۸۳: ۵۰). از طرفی، فرهنگ عمومی به گونه‌ای بود که زنان با مردان غریبه در خیابان حق صحبت هم نداشتند. هیچ زنی حق نداشت با هیچ مرد نامحرمی در خیابان حرف بزند. حتی صدای هیچ زنی در خیابان شنیده نمی‌شد؛ چرا که ممکن بود صدای او را نامحرمان بشنوند. گویی در آن دوران، شنیدن صدای زنان هم حرام تلقی می‌شده است. انتظار اجتماعی از زنان مبنی بر این بود که اهل «سکوت و گوشه‌نشینی» باشند. زن خوب، زنی بود که «پرده‌نشین» باشد (دالمانی، ۱۳۷۸: ۴۲۱). به همین دلیل، اگرچه زنان به‌ظاهر در جامعه حضور داشتند اما به‌واقع، آن‌ها نه دیده و نه شنیده می‌شدند و صرفاً جسمی بودند که در زیر چادر و روبنده در حال حرکت هستند. لذا سن آن‌ها نیز در زیر این پوشش همه‌جانبه مشخص نمی‌شد (پولاک، ۱۳۶۸: ۱۱۵ - ۱۱۷).

ممنوعیت تحصیل دختران

تا پیش از انقلاب مشروطه در سال ۱۲۸۵، هیچ مدرسه‌ای برای تحصیل دختران مسلمان در ایران وجود نداشت (کسروی، ۱۳۶۳: ۲۶۶). در دوران پیش از مشروطه به کمک برخی مبلغان مذهبی از اروپا و آمریکا، تعداد محدودی مدرسه مخصوص «دختران اقلیت‌های مذهبی» (مسیحی و یهودی و زرتشتی) وجود داشت ولی مدارس خاص دختران ایرانی که عمدتاً مسلمان بودند وجود نداشت. دولت در زمان ناصرالدین شاه به شرطی به مدارس دخترانه اقلیت‌های مذهبی اجازه تأسیس داده بود که هیچ دختر مسلمانی را نپذیرند؛ چرا که اولاً در میان مردم، نگاه مثبتی نسبت به تحصیل دختران وجود نداشت؛ و ثانیاً باور عمومی مبنی بر این بود که هدف نهایی و پنهانی مدارس اروپایی، ترویج آیین مسیحیت و تغییر دین دانش‌آموزان مسلمان است و لذا مردم با حضور فرزندان خود در این مدارس مخالف بودند و در این فضای سنگین فرهنگی، صرفاً تعداد کمی از دختران مسلمان به این مدارس راه یافتند (آفاری، ۱۳۸۵: ۲۳۹). فقط بعد از پیروزی انقلاب مشروطه بود که مطالبه‌های گسترده برای آموزش دختران مسلمان ایرانی آغاز گردید.

به همین دلیل در دوره قاجار، آموزش دختران بسیار محدود بود. در آن دوره، به جز برخی دختران طبقه اشراف که با تدریس خصوصی در خانه‌ها آموزش می‌دیدند، اغلب دختران بی‌سواد مانده بودند. سواد رسمی برای دختران حتی در سطح ابتدایی، وجود نداشت. هیچ دختری نیز حق رفتن به مدرسه نداشت.^۱ لذا تا قبل از انقلاب مشروطه، مدرسه دخترانه به سبک جدید برای مسلمانان، نه تنها رایج نبود بلکه حتی با حامیان و موسسان اینگونه مدارس نیز برخوردهای تند و گزنده می‌شد (ساناساریان، ۱۳۸۴: ۶۹). این در حالی است که مدرسه دارالفنون که ۵۵ سال پیش از آن، یعنی در

۱. بنگرید به: آرشیو برخط «دنیای زنان در عصر قاجار» وابسته به دانشگاه هاروارد، سند شماره ۱۴۱۲۹۸۵۹، خاطرات خدیجه افضل وزیری، صفحات ۴-۶ از مجموعه «مه لقا ملاح»، بهمن ۱۳۵۳.

سال ۱۲۳۰ هجری شمسی در تهران تأسیس گردیده بود؛ مدرسه‌ای بود که سالانه تا ۲۵۰ محصل را جذب می‌کرد (فوران، ۱۳۸۲: ۲۰۶). این محصلین، عمدتاً از پسران طبقات اعیان و اشرافی جامعه بودند و به جز موارد معدود، تقریباً اثری از تحصیل دختران در آن مدرسه نبود (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۰۸۷ - ۱۰۹۶). این در حالی بود که پشتیبانی حکومتی از دارالفنون بسیار بالا بود؛ به نحوی که خود ناصرالدین‌شاه، شخصاً سالی چندبار به این مدرسه سر می‌زد و پیگیر کیفیت آموزش پسران طبقه اشراف و شاهزاده در آنجا می‌شد (یغمایی، ۱۳۴۸: ۲۲۳) ولی دختران از هر طبقه اجتماعی، از فرصت آموزش برابر با مردان در دارالفنون محروم بودند. به عبارتی برای ورود به دارالفنون، هم تبعیض طبقاتی اعمال می‌شد (صرفاً طبقات بالا) و هم تبعیض جنسیتی (صرفاً پسران). در سال‌های بعد از تأسیس دارالفنون، بتدریج برخی مدارس پسرانه دیگر نیز در نقاط مختلف کشور شروع به کار کردند اما تا نیم قرن بعد از حضور دارالفنون و برخی مدارس پسرانه در ایران نیز همچنان مدرسه‌ای برای آموزش دختران تأسیس نشد. این‌ها گویای آن بود که وضعیت دختران ایرانی، مرزهای طبقاتی را درمی‌نوردید؛ چراکه دختران و زنان از هر طبقه اجتماعی، به نوعی شهروند درجه دوم محسوب می‌شدند (فوران، ۱۳۸۲: ۲۰۶).

از طرفی، باور عمومی مبنی بر این بود که اساساً زنان نمی‌توانند درس بخوانند و باسواد شوند؛ چرا که ذهن و عقل آنان قدرت پذیرش دانش به طور گسترده را ندارد (نشریه تمدن، ۱۳۲۵ق، ش ۱۲، ص ۳؛ دوگوبینو، ۱۳۸۳: ۳۱۳). پدران عصر قاجار، به مدرسه رفتن دختران خود را نوعی «عیب و ننگ» برای خانواده قلمداد می‌کردند. به همین دلیل اجازه نمی‌دادند دختران به مدرسه بروند (نشریه نسوان وطنخواه ایران، ۱۳۰۲، ش ۳، ص ۱۸؛ تاج‌السلطنه، ۱۳۵۳: ۱۲). مبتنی بر همین باور، آموزش در سطح وسیع را صرفاً حق پسران می‌دانستند. بدیهی است که با مسدود شدن فرصت‌های تحصیلی برای دختران و زنان، اشتغال آنان در بیرون از خانه هم عملاً تا حد زیادی بی‌معنا شده بود. اصلی‌ترین مانع در عرصه آموزش زنان، ناشی از مخالفت و خصومت سنت‌گرایان و حتی عامه مردم با ایده تحصیل زنان بود (محبوبی، ۱۳۵۷: ۴۱۲). آن‌ها آموزش زنان را باعث گسترش فساد می‌دانستند و بر این باور بودند که زنان بایستی در حد وظایف خانگی معلومات داشته باشند و همین برای آن‌ها کافی است. اعتقاد بر این بود که مدرسه رفتن برای دختران، خوب نیست و بهتر آن است که دختر در سنین بسیار پایین و حتی قبل از رسیدن به بلوغ، ازدواج کند (کولیور رایس، ۱۳۸۳: ۱۰۶).

اینها گویای آن بود که سنت فرهنگی در آن دوره، به مطالبات زنان برای ارتقای آموزش، پاسخ مناسبی نمی‌داد. سنت متصلب، در مقابل همه درخواست‌ها برای آموزش برابر بین زنان و مردان ایستاده بود و نه تنها درس خواندن و آموزش‌های مدرن را برای زنان لازم نمی‌دانست بلکه دانش و رسالت مطلوب برای آنان را عمدتاً خانه‌داری و کودک‌پروری قلمداد می‌کرد (آفاری، ۱۳۷۷: ۱۵؛ شمیم، ۱۳۸۷: ۳۵۴؛ همچنین بنگرید به روزنامه مجلس، ۱۲۸۵، ش ۶، ص ۴). باور عمومی بر این بود که خروج زن از خانه برای جامعه نیز خطرناک است؛ چرا که عامل افزایش فساد می‌شود. شیخ فضل‌الله

نوری از روحانیون زمان مشروطه، با اوج گرفتن مطالبات برای تحصیل دختران، فتوا داد که «تأسیس مدارس دخترانه، خلاف شرع اسلام است» (ناهید، ۱۳۶۰: ۱۹). امواج داغ تکفیر در این دوران، چنان قوی و کوبنده بود که تا وقوع انقلاب مشروطه و باز شدن نسبی فضای کشور، عملاً زنان فرصت تحصیل در مدارس را نیافتند.

اما وقوع انقلاب مشروطه در سال ۱۲۸۵، امیدهای بسیاری برای جامعه زنان به همراه آورد. جنبش مشروطه، آغازگر جریان‌ها و حرکت‌های مدرن در دل جامعه سنتی ایران به شمار می‌رود؛ در این راستا، اولین و فراگیرترین خواسته فعالان زن در دوران پس از مشروطه، راه‌اندازی مدارس دخترانه و حق تحصیل زنان بود (ساناساریان، ۱۳۸۴: ۷۷). با وقوع انقلاب مشروطه و باز شدن نسبی فضای سیاسی، مدارس دخترانه، یکی پس از دیگری در تهران و شهرهای دیگر تأسیس شدند (بنگرید به: نشریه زبان زنان، ۱۲۹۸، ش ۱۲، ص ۱؛ نشریه جهان زنان، ۱۳۰۰، ش ۳، ص ۲۰؛ نشریه شکوفه، ۱۳۳۴ق، ش ۱۱، صص ۳-۴). اولین مدارس دختران در خانه‌های موسسان این مدارس، شکل گرفت؛ زیرا حتی دولت هم به دلیل مخالفت‌ها از این مدارس حمایت نمی‌کرد. لذا اتاق‌های خانه‌ها، کلاس‌های درس شد.

یکی از نخستین مدارس ابتدایی دخترانه در تهران، همزمان با انقلاب مشروطه در سال ۱۲۸۵ شمسی توسط بی‌بی‌خانم استرآبادی برای آموزش دختران تأسیس شد. او این مدرسه را با نام «دبستان دوشیزگان» در خانه خود بنیان نهاد. هنگامی که این دبستان راه‌اندازی شد، درس خواندن زنان به قدری در تهران، امری غریب بود که مخالفان آموزش زنان، تأسیس این دبستان را به‌مثابه ترویج فحشا قلمداد کردند و بارها به آن حمله‌ور شدند. یکی از روحانیان بر بالای منبر گفت: «بر این مملکت باید گریست که در آن دبستان دوشیزگان باز باشد و مردم هم زار زار می‌گریستند» (ملاح، ۱۳۸۵: ۲۷). پس از آن، بی‌بی‌خانم استرآبادی، مدیر مدرسه را در خیابان با سنگ می‌زدند و به او فحاشی و بر علیه‌اش اعلامیه پخش می‌کردند و بارها تهدید به مرگش کردند. در پی این مخالفت‌ها، دبستان دوشیزگان پس از مدتی فعالیت به اجبار تعطیل شد (قویمی، ۱۳۵۲: ۱۳۲). بعد از آن سال‌ها طول کشید تا با باز شدن فضای فرهنگی و اجتماعی، زنان توانستند بتدریج حق آموزش را برای خود به دست آورند. در نهایت تا سال ۱۳۰۴ یعنی پایان دوران قاجار، یعنی بیست سال بعد از انقلاب مشروطه، تنها سه درصد از زنان ایرانی با سواد شده بودند و همچنان غالب زنان بی‌سواد بودند (ساناساریان، ۱۳۸۴: ۲۹). عمده زنان باسواد نیز از بین زنان طبقات بالا و مرفه جامعه بودند و نه از میان زنان همه طبقات جامعه (شیل، ۱۳۶۸: ۸۹).

یکی از عوامل مخالفت با مدارس دخترانه، نظم جنسیتی مسلط بود که مردان در آن روزگار، حاکمان و حافظان این نظم موجود بودند. مدرسه، عامل سواد و آگاهی زنان محسوب می‌شد و این می‌توانست در بلندمدت فرهنگ مسلط پدرسالار را به چالش بکشد. از این رو، مردان به عنوان ذینفعان نظم جنسیتی موجود، با آن به مخالفت برمی‌خواستند (نشریه نامه بانوان، ۱۲۹۹، ش ۵، ص ۳؛ کسروی،

۱۳۲۴: ۲۲). یکی دیگر از دلایل مخالفت با مدارس دخترانه، موقعیت و ذهنیت دختران بود. دختران در سنین بسیار پایین ازدواج می‌کردند و موقعیت آن‌ها از دختر بچه دانش‌آموز، به سرعت به موقعیت یک همسر و مادر تغییر می‌کرد. دختران کوچک بعد از ازدواج حتی اگر می‌خواستند هم نمی‌توانستند به مدرسه بروند؛ چرا که خانواده‌های دیگر، مدرسه آمدن دختری ازدواج کرده را برای دختران خود مناسب نمی‌دانستند. اعتقاد بر این بود که فکر یک دختر ازدواج کرده، با آن چیزهایی که دیده و شناخته مسموم شده است و درست نیست که او با دختران دیگر حشر و نشر داشته باشد (کولیور رایس، ۱۳۸۳: ۱۰۷). لذا در عمل، ازدواج یک دختر خردسال که در آن دوره بسیار هم رایج بود، عملاً به معنای پایان دوران تحصیلات او قلمداد می‌شد.

اشتغال‌زدایی از زنان؛ اقتصاد در استیلای مردان

کارهای خانگی در دوره قاجار به راحتی امروز نبود. زنان در دوره قاجار به دلایلی چون تجربه زایمان‌های فراوان، فرزندآوری بالا و فقدان بسیاری از امکانات اولیه زندگی (مانند نبود آب لوله‌کشی، وسایل گرمایشی و فقدان وسایل برقی تسهیل‌کننده کار خانگی) فشار کار در خانه را برای آنان چنان سخت و سنگین کرده بود که زنان عملاً مجالی برای کار در بیرون از خانه نمی‌یافتند. عمده کار زنان در بیرون از خانه مربوط به زنان عشایری و روستایی بود و نه زنان شهرنشین. از طرفی، در مناطق روستایی و عشایری نیز که زنان به کار بیرون از خانه مشغول بودند، عمده کار آن‌ها «همکاری با مردان خانواده» در زمینه کشاورزی و دامپروری و گاه صنایع دستی در قالب یک «اقتصاد خانگی و خانوادگی» بود و نه ورود به یک «شغل دستمزدی مستقل» که برای آن‌ها استقلال اقتصادی به همراه آورد (فوران، ۱۳۸۲: ۲۱۲). در این میان، زنان شهرنشین نیز به دلیل فقدان تخصص و مهارت که ناشی از کمبود آموزش و سواد لازم در بین آن‌ها بود و نیز به دلیل فقدان امکانات مناسب در شهر و همچنین وجود محدودیت‌های فرهنگی شدید، عملاً نمی‌توانستند به کارهای چندانی در بیرون از خانه روی بیاورند. زنان شهری، عمدتاً اجازه‌ای برای کار در بیرون از خانه نداشتند؛ چرا که عرصه اشتغال و کسب درآمد، عرصه‌ای کاملاً مردانه بود و زنان را به آن راهی نبود. لذا شغلی که برای عموم زنان قاجاری، «درآمدزایی مستقل» به بار آورد، وجود نداشت و غالب زنان در زمینه اقتصادی، تقریباً به طور کامل به مردان خود وابسته بودند و استقلال اقتصادی ناشی از اشتغال به یک حرفه خاص برای عموم زنان وجود نداشت. از طرفی، فرصت‌های شغلی برای زنان در دوره قاجار نیز بسیار نادر بود. در این دوره، اقتصاد ایران یک اقتصاد محلی و غیرصنعتی بود. حتی در شهری چون تهران، تا اواخر قاجار هیچ صنعت بزرگی وجود نداشت. بنابراین کارخانه‌ای هم در این شهر نبود و تجارت منحصر به رفع حوایج محلی بود (پولاک، ۱۳۶۸: ۶۰). در این شرایط به جز زنانی که در مناطق روستایی و عشایری به مشاغل خانوادگی همچون کشاورزی و دامپروری می‌پرداختند، عمده زنان شهری، در بیرون از خانه شاغل نبودند. آن دسته محدودی که شاغل بودند نیز به دلیل تحصیلات پایین یا بی‌سوادی زنان ایرانی در آن دوره،

بسیاری از کارهایی که انجام می‌دادند از نوع کارهای یدی بود تا فکری؛ مانند مشاغلی چون کار در حمام زنانه یا خدمتکاری در خانه‌های اغنیاء. (کولیور رایس، ۱۳۸۳: ۱۵۹).

اما این همه ماجرا نبود؛ چرا که به دلیل مساعد نبودن فضای فرهنگی برای کار زنان در شهر، بسیاری از زنان طبقات متوسط و بالای شهری نیز به کار بیرون از خانه رغبتی نداشتند. از طرفی، اگرچه در دوره قاجار، فشار کارهای خانگی بسیار زیاد بود ولی زنان طبقات بالا، با بهره‌گیری از نیروی کار خدماتی از طبقات پایین، سعی می‌کردند فشار کار خانگی را نیز برای خود کاهش دهند تا بتوانند به تفریحات بیشتری دست یابند و نه اینکه بخواهند از این فرصت، مجالی برای استقلال اقتصادی خود در قالب کار در بیرون از خانه بیابند. لذا فرهنگ آن روزگار چنان بود که زنان طبقات متوسط و بالای شهری، نه تنها شغل خاصی نداشتند بلکه شاغل بودن را نیز برای خود چندان مناسب نمی‌دانستند و کار زنان در بیرون از خانه را نشانه «فقر و ذلت خانوادگی» قلمداد می‌کردند که زن را مجبور ساخته در کنار شوهرش به کار اقتصادی بپردازد و لذا کار در بیرون از خانه را برای خود به‌مثابه نوعی کسر شأن قلمداد می‌کردند. به همین دلیل، زندگی زنان طبقات بالا معمولاً به بطالت و تجمل-پرستی و باحالتی یکنواخت سپری می‌شد (شیل، ۱۳۶۸: ۸۸). عمده وقت آنان به آرایش کردن و مهمانی گرفتن‌های زنانه می‌گذشت (دروویل، ۱۳۸۸: ۶۹). زندگی ایده‌آل برای این دسته از زنان، نه در اشتغال و استقلال اقتصادی، بلکه در میزان فراغت و استراحت و خوش‌گذرانی‌اش خلاصه می‌شد. در این رابطه، روایت مواجهه مادام دیولافوا عکاس و باستان‌شناس فرانسوی از مواجهه با چنین زنانی در ایران جالب توجه است:

«زن ایرانی: شما چرا کار می‌کنید؟ مگه فقیرید؟!»

مادام دیولافوا: نه فقیر نیستیم.

زن ایرانی: پس چرا مسافرت می‌کنید؟ برای چه به ایران آمدید؟ خوشی هر زنی در این است که خوب غذا بخورد و خوب لباس بپوشد و خوب بزک کند و به استراحت و گردش بپردازد.

مادام دیولافوا: پس معلوم است که شما تمام روز را در فکر بزک کردن هستید؟!

زن ایرانی: البته! ولی نه تمام روز! آرایش من چند ساعت بیشتر طول نمی‌کشد! ببینید به چه قشنگی سر انگشتان خود را حنا گذاشته‌ام و چطور ابروها را رنگین کرده‌ام و چگونه سرمه به چشمانم کشیده‌ام! آیا خیال می‌کنید که این کارها آسان است؟!

مادام دیولافوا: بعد از آرایش به چه کاری مشغول می‌شوید؟

زن ایرانی: قلیان می‌کشم، چای می‌خورم، به دیدن اقوام و دوستان می‌روم! آن‌ها هم از همنشینی و صحبت‌های من لذت می‌برند» (دیولافوا، ۱۳۷۱: ۱۹۴).

این‌ها گویای آن است که زنان طبقات متوسط و بالای دوره قاجار، با اشتغال بیرون از خانه، نه‌تنها میانه خوبی نداشتند بلکه «کار»، بندرت مایه شادی و افتخار آن‌ها می‌شد. برای آن‌ها اشتغال بیرون

از خانه، تنها به‌مثابه یک ضرورت تلقی می‌گردید؛ ضرورتی که از نظر آن‌ها، معمولاً وجود نداشت (کولیور رایس، ۱۳۸۳: ۱۶۶). لذا بخش اعظم وقت زنان طبقات بالا، عمدتاً به آرایش کردن و تفریح و مهمانی گرفتن سپری می‌شد (دروویل، ۱۳۸۸: ۶۹). به همین دلیل برخی از مشاغل زنانه مانند زنانی که کارگر خانه‌ها و حمام‌ها بودند از جمله مشاغل ضعیف و نشانه خانواده‌های فقیر و طبقات بسیار ضعیف بود که زنانشان مجبور به این کارها می‌شدند. لذا زنانی که خود را از طبقات متوسط یا بالای جامعه می‌دانستند به عدم اشتغال خود به‌مثابه یک نقطه قوت و افتخار می‌نگریستند و نه نشانه ضعف. مادام دیولافوآ روایت می‌کند که چطور زن حاکم کاشان وقتی می‌خواست او را به زن امام جمعه این شهر معرفی کند، اشتغال او و سایر زنان غربی را نشانه بدبختی آن‌ها قلمداد نمود و بر بیکاری خود به‌مثابه یک نقطه قوت می‌بالید:

«در مغرب زمین، زنان مانند ما خوشبخت نیستند. در آنجا مردان آن‌ها را به کار کردن وامی‌دارند مثل همین زن (مادام دیولافوآ) که می‌بینید عکاس باشی است! تازه بعضی زنان در آنجا معلم هستند! برخی هم به درجه نظامی رسیده و در ارتش کار کنند!» (دیولافوآ، ۱۳۷۱: ۲۲۲).

با این همه لازم به ذکر است که علاوه بر عامل جغرافیایی (شهری یا روستایی بودن) در الگوی اشتغال زنان در دوره قاجار، عامل دیگری که در اشتغال زنان مؤثر بود «موقعیت طبقاتی» آن‌ها بود؛ چراکه زنان طبقات بالا (چه در شهر و چه در روستا) چندان به دنبال اشتغال نبودند و از نیروی خدماتی طبقات پایین بهره می‌گرفتند و در این میان، عمدتاً این زنان طبقات پایین بودند که به طور محدود به اشتغال‌های سطح پایین در بیرون از خانه مشغول بودند.

بحث و نتیجه‌گیری

این پژوهش به دنبال مطالعه وضعیت اجتماعی زنان در دوران قاجار بوده است. یافته‌های این مطالعه نشان داد که جامعه قاجاری، جامعه‌ای با تفکیک جنسیتی کامل بوده است. قربانی اصلی این تفکیک نیز زنان بودند؛ چراکه آن‌ها تقریباً از هرگونه فعالیت اجتماعی عام یا خاص که مردان انجام می‌دادند محروم مانده بودند. زنان در دوره قاجار از بدیهی‌ترین حقوق زنان امروزی نیز بی‌بهره بودند (ملک‌زاده، ۱۳۸۲: ۷۶). آن‌ها کمترین آزادی و حقی برای انتخاب پوشش خود در خیابان را نداشتند؛ لباس آن‌ها در بیرون از خانه (مانند یونیفرم نظامیان) یک فرم واحد داشت؛ «چادر سیاه و روبنده‌ای سفید» که هر زنی تنها و تنها باید از همین پوشش واحد در خیابان استفاده می‌کرد. حتی اگر زنی با چادر و حجاب کامل ولی بدون روبنده‌ای که صورتش را بپوشاند در خیابان ظاهر می‌شد به‌مثابه کشف حجاب و مصداق علنی فحشا در نظر گرفته می‌شد و با آن شدیداً برخورد می‌گردید. فراتر از آن، زنان عصر قاجار در قفسی آهنین از سلطه جنسیتی گرفتار آمده بودند. در آن روزگار، «زن» به کلی مقوله‌ای تابو بود. آن‌ها هر چه پنهان‌تر بودند، در نگاه مردان محبوب‌تر می‌نمودند؛ چرا

که ایدئولوژی پدرسالاری دقیقاً از آن‌ها چنین می‌خواست. زن خوب، زنی بود که هیچ مرد نامحرمی در طول زندگی‌اش حتی چهره او را ندیده و صدایش را نشنیده باشد. این فرهنگ باعث به انزوا کشاندن آن‌ها از جامعه و خانه‌نشینی آن‌ها شده بود. زنان صرفاً گاهی از اندرونی خانه‌ها به خیابان‌ها می‌آمدند تا هوایی بخورند، نفسی تازه کنند و باز به سرعت به اندرونی خانه‌ها بازگردند (بنگرید به: نشریه نسوان وطن‌خواه ایران، ۱۳۰۲، ش ۳، ص ۱۹). حوزه عمومی برای آنان، نه محلی برای کار بود و نه مکانی برای تحصیل و نه حتی ورزش و تفریح. خیابان برای زنان، صرفاً مکانی برای قدم زدن، هواخوری و گاهی خرید بود؛ آن‌هم با پوششی که سرتاسر بدن و حتی چشم‌های آن‌ها را نیز از نظرها پنهان می‌کرد تا مبادا، شهری با دیدن چشم‌های زنان به آشوب کشیده شود. آن‌ها در خیابان، حق حرف زدن با مردان را هم نداشتند. حتی حق قدم زدن در کنار شوهران خود را نیز نداشتند. نامشان مانند چشم‌هایشان پنهان می‌شد تا نه کسی آن‌ها را ببیند و نه بتواند صدایشان بزند و یا چیزی از آن‌ها بداند.

زنان در عصر قاجار، حق آموزش و تحصیل رسمی هم نداشتند. مدرسه رفتن حتی برای کودکان نیز مرسوم نبود. در آن دوران ازدواج کودکان، بسیار مهم‌تر از تحصیل آن‌ها قلمداد می‌شد. این فرهنگ چنان در جامعه جریان داشت که حتی با تأسیس مدارس دخترانه نیز مخالفت می‌شد و مؤسسان این مدارس را به‌مثابه مروجان فحشا و فساد در جامعه می‌پنداشتند و با آن‌ها برخورد می‌کردند. به همین ترتیب، غالب زنان ایرانی تا پایان دوران قاجار، حتی سواد خواندن و نوشتن نیز نیاموختند و کمتر از سه درصد آن‌ها تا اواخر دوره قاجار، در حد خواندن و نوشتن ابتدایی سواد آموخته بود؛ چه رسد به آنکه بخواهند تخصصی را فرا گرفته باشند. به همین دلیل، اشتغال زنان و کسب درآمد آنان در بیرون از خانه نیز (به جز برخی مشاغل خاص زنانه) تقریباً وجود نداشت. همین امر سبب گردیده بود که استقلال اقتصادی زنان نیز عملاً رویایی دست نیافتنی برای این دوره تاریخی شود. لذا زنانی که نه سواد داشتند و نه شغل و سرمایه اقتصادی برای خود دست و پا کرده بودند در نظام پدرسالار عصر قاجار، عملاً در موقعیت فرودست باقی‌مانده بودند؛ موقعیتی که هرچند به دست مردان ایجاد شده بود ولی توسط همان فرهنگ مردسالار، به‌مثابه امری طبیعی برساخت می‌شد.

تبعیض جنسیتی که مردان بر زنان در عصر قاجار اعمال می‌کردند ریشه در باور آنان به جایگاه فرودست زنان به‌مثابه یک انسان داشت که زنان را از منظر کرامت انسانی، در مرتبه‌ای پایین‌تر و پست‌تر از مردان قلمداد می‌کردند. فرهنگ پدرسالار در آن دوره، صرفاً به زن به‌مثابه کالایی جنسی برای اطفای شهوت مردان و ابزاری برای پرورش کودکان می‌نگریست و به چیزی فراتر از آن باور نداشت. لذا نگاه شیء‌انگارانه و کالایی به زن و ابزاری دیدن او در فرهنگ قاجار، امری ذاتی بود نه عرضی. این ایدئولوژی نمی‌توانست زنی را تصور کند که به مدرسه می‌رود و دانش‌های گوناگون می‌آموزد و در پی آن، مهارت‌های مختلف کسب می‌نماید و سپس به اشتغال درآمدزا برای خود سرگرم می‌شود و چنان رشد می‌کند که در عرصه اجتماع نیز پا به پای مردان نقش‌های اجتماعی مختلف را به عهده می‌گیرد و در تصمیم‌گیری‌های مردان مداخله کند. این با نگاه مردانی که خود را «ذاتاً» برتر

از زنان می‌دانستند هیچ سر سازگاری نداشت و به همین دلیل با آن به مخالفت برمی‌خواستند و زنان را همان موجودات سرکوب‌شده می‌خواستند.

اینها روایت‌گر وضعیت زنان ایرانی در عصر پدرسالاری است. با این حال، به نظر می‌رسد که جایگاه زنان امروزی در ساختار قدرت در خانه و جامعه، تفاوت‌های بارزی با زنان در دوره قاجار پیدا کرده است. سلطه مردانه در دوران کنونی، اگرچه همچنان تا حدی وجود دارد ولی دیگر از آن تندی و تیزی دوران قاجار، تقریباً خبری نیست و میدان‌های قدرت زنانه گسترش یافته‌اند. امروزه نه تنها حق تحصیل برای زنان به حقی بدیهی بدل گشته است بلکه فراتر از آن، زنان پا به پای مردان وارد دانشگاه می‌شوند و گاه از آن‌ها نیز جلوترند. در حوزه اشتغال نیز زنان امروز با زنان نسل‌های پیشین خود قابل مقایسه نیستند. هرچند در یک مقایسه جنسیتی، برابری شغلی بین زن و مرد در جامعه کنونی ایرانی به طور کامل برقرار نشده است ولی با این حال نمی‌توان این واقعیت را نادیده گرفت که زنان نسل جدید ایرانی به دلیل افزایش تحصیلات دانشگاهی و ارتقای تخصص آن‌ها، بیش از هر نسلی از زنان ایرانی در طول تاریخ، به فرصت‌های اشتغال و استقلال اقتصادی دست یافته است. از طرفی، همین دانشگاه و رسانه‌های جدید منجر به افزایش آگاهی‌های جنسیتی در بین آن‌ها شده است. همین امر، منجر به تضعیف مشروعیت فرهنگ پدرسالاری در نزد بسیاری از زنان و حتی بخشی از مردان گردیده است. این وضعیت سبب گردیده است که زنان نسل جدید در یک فرایند پیشروی آرام، حوزه‌های قدرت خود را هم در درون خانواده و هم در سطح جامعه گسترش دهند و عرصه‌های گوناگونی که تا پیش از آن قلمرویی مردانه محسوب می‌شدند را هم‌اکنون تا حد زیادی از آن خود کنند (بنگرید به: بیات، ۲۰۱۰ و جلابی‌پور، ۱۳۹۱).

زمانی در دوره قاجار، زنان حق تحصیل در دوره ابتدایی هم نداشتند و بالتبع فرصت‌های شغلی و کسب استقلال اقتصادی نیز برای آن‌ها تقریباً وجود نداشت و به همین دلیل، آن‌ها همیشه وابسته به مردان بودند و از این طریق، سلطه جنسیتی مردسالار دائماً بازتولید می‌شد. با این همه، از آن دوران تا کنون مبارزات زنان، دستاوردهای بسیاری را برای آن‌ها به همراه داشته است (ساناساریان، ۱۳۸۴). بسیاری از مجادلات آن روزها مانند تلاش برای حق تحصیل، امروزه به حقوق بدیهی زنان بدل گردیده است و زنان نسل جدید بر سر مطالبات تازه‌تر و چالش‌هایی در سطوح بالاتر به مبارزه برای دستیابی به برابری جنسیتی تلاش می‌کنند (بنگرید به: صادقی، ۱۳۹۰). اگر مقاومت‌های زنان در طول یک‌صد سال اخیر نبود، اکنون نظم جنسیتی پدرسالار در زمان قاجار به همان شکل خردکننده‌اش به دوران ما می‌رسید و زنان حتی حق رفتن به دبستان را هم نداشتند اما در عمل این‌گونه نشد و سلطه جنسیتی در این یک سده اخیر در هر دوره، ضعیف‌تر از قبل شده است؛ چرا که این نبردهای پنهان و آشکار در طول تاریخ و در تمام عرصه‌هاست که تغییرات تمدنی را در حوزه روابط انسانی رقم زده است. اینها گویای آن است که اگرچه پدرسالاری در جامعه جدید از بین نرفته است اما در یک فرایند تدریجی و آرام، بسیار تضعیف شده است و دیگر آن سلطه و اقتدار یک سده پیش را ندارد. به همین

دلیل دامنه آزادی‌های زنان در حوزه‌های مختلف گسترش یافته است. همین تحولات در حوزه زنان در یک سده اخیر نشان می‌دهد که نظم جنسیتی را می‌توان در گذر زمان تغییر داد.

منابع

آرشیو برخط «دنیای زنان در عصر قاجار» وابسته به دانشگاه هاروارد، خاطرات خدیجه افضل وزیری، از مجموعه «مه لقا ملاح»: سند شماره ۱۴۱۲۹۸۵۹، بهمن ۱۳۵۳. آدرس:

<http://www.qajarwomen.org>

آرشیو برخط «دنیای زنان در عصر قاجار» وابسته به دانشگاه هاروارد، از مجموعه «مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران»: سند شماره ۱۲۶۱۸۵، ۱۳۲۸ق.

آبراهامیان، پرواند. (۱۳۷۷). *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی و لیلایی، تهران، نشر نی.

آفاری، زانت. (۱۳۷۷). *انجمن‌های نیمه سری زنان در نهضت مشروطه*، ترجمه جواد یوسفیان، تهران، نشر کتابسرا.

آفاری، زانت. (۱۳۸۵). *انقلاب مشروطه ایران؛ ۱۲۸۵ - ۱۲۹۰*، ترجمه رضا رضایی، تهران: نشر بیستون. اتحادیه، منصوره. (۱۳۷۳). زن در جامعه قاجار؛ موقعیت اجتماعی زنان در آغاز قرن ۱۴ ه.ق، نشریه کلک پژوهش، ۵۵ و ۵۶: ۲۷ - ۵۰.

اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. (۱۳۶۷). *مرآت البلدان*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، جلد دوم. اورسل، ارنست. (۱۳۸۲). *سفرنامه قفقاز و ایران*، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

اولیویه، آنتوان. (۱۳۷۱). *سفرنامه اولیویه*، ترجمه محمد طاهر میرزا، تهران: انتشارات اطلاعات. بامداد، بدرالملوک. (۱۳۴۸). *زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید*، جلد اول، تهران: ابن سینا. بنجامین، ساموئل. (۱۳۶۳). *ایران و ایرانیان در عصر ناصرالدین شاه؛ خاطرات نخستین سفیر ایالات متحده آمریکا در ایران*، ترجمه محمدحسین کردبچه، تهران: سازمان انتشارات جاویدان.

پولاک، ادوارد یاکوب. (۱۳۶۸). *سفرنامه پولاک؛ ایران و ایرانیان*، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران: شرکت سهامی خوارزمی.

تاج‌السلطنه. (۱۳۵۳). *خاطرات تاج‌السلطنه*، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران: نشر تاریخ ایران.

تفضلی، ابوالقاسم و معتضد، خسرو. (۱۳۷۷). *از فروغ‌السلطنه تا انیس‌الدوله؛ زنان حرمسرای ناصرالدین شاه*، تهران: نشر گلریز.

- جلایی پور، حمیدرضا. (۱۳۹۱). لایه‌های جنبشی جامعه ایران؛ دو جنبش کلان و ده جنبش خرد اجتماعی، پژوهش‌نامه علمی سیاسی، ۷ (۴): ۳۵ - ۸۷.
- دالمانی، هانری رنه. (۱۳۷۸). *از خراسان تا بختیاری*، ترجمه غلامرضا سمیعی، جلد ۱، تهران، نشر طاوس.
- دروویل، گاسپار. (۱۳۸۸). *سفرنامه دروویل*، ترجمه جواد محبی، تهران: نشر نیک فرجام.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۶۲). *مقالات دهخدا (به کوشش دکتر سیدمحمد دبیر سیاقی)*، تهران، نشر تیرازه.
- دوگوبینو، کنت. (۱۳۸۳). *سه سال در آسیا؛ سفرنامه کنت دوگوبینو*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر قطره.
- دیولافوا، مادام ژان. (۱۳۷۱). *ایران، گلده و شوش*، ترجمه علی محمد فره‌وشی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ساناساریان، الیز. (۱۳۸۴). *جنبش حقوق زنان در ایران؛ طغیان، افول و سرکوب از ۱۲۸۰ تا انقلاب ۵۷*، ترجمه نوشین احمدی خراسانی، تهران: نشر اختران.
- سرنا، مادام کارلا. (۱۳۶۲). *آدم‌ها و آیین‌ها در ایران؛ سفرنامه مادام کارلا سرنا*، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران: نشر زوار.
- شمیم، علی اصغر. (۱۳۸۷). *ایران در دوره سلطنت قاجار*، تهران: انتشارات بهزاد.
- شیل، لیدی مری. (۱۳۶۸). *خاطرات لیدی شیل*، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: نشر نو.
- صادقی، فاطمه. (۱۳۹۰). *زنان، قدرت و مقاومت در ایران پس از انقلاب*، لندن: نشر زنان و قوانین در جوامع مسلمان.
- فوران، جان. (۱۳۸۲). *مقاومت شکننده؛ تاریخ تحولات اجتماعی ایران*، ترجمه احمد تدین، تهران: انتشارات رسا.
- فووریه، ژوانس. (۱۳۸۵). *سه سال در دربار ایران؛ خاطرات دکتر فووریه پزشک ویژه ناصرالدین شاه قاجار*، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، تهران: نشر علم.
- قویمی، فخری. (۱۳۵۲). *کارنامه زنان مشهور ایران از قبل از اسلام تا عصر حاضر*، تهران: وزارت آموزش و پرورش.
- کازاما، آکی ئو. (۱۳۸۰). *سفرنامه کازاما؛ نخستین وزیرمختار ژاپن در ایران*، ترجمه دکتر هاشم رجب‌زاده، تهران: انجمن آثار و مفاخر دانشگاهی.
- کسروی، احمد. (۱۳۲۴). *خواهران و دختران ما*، تهران، چاپخانه تابان.
- کسروی، احمد. (۱۳۶۳). *تاریخ مشروطه ایران*، جلد ۱، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- کولیور رایس، کلارا. (۱۳۸۳). *زنان ایرانی و راه و رسم زندگی آنان*، ترجمه اسدالله آزاد، تهران: نشر کتابدار.

- محبوبی اردکانی، حسین. (۱۳۵۷). *تاریخ موسسات تمدنی جدید در ایران*، جلد ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- مستوفی، عبدالله. (۱۳۴۳). *شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه*، جلد ۱، تهران: انتشارات زوار.
- ملاح، نرجس مهرانگیز. (۱۳۸۵). *از زنان پیشگام ایرانی افضل وزیری دختر بی بی استرآبادی*، تهران: نشر و پژوهش شیرازه.
- ملک‌زاده، مهدی. (۱۳۸۳). *تاریخ انقلاب مشروطیت*، جلد اول تا سوم، تهران: انتشارات سخن.
- ملکم، جان. (۱۳۷۹). *تاریخ کامل ایران*، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، تهران: نشر افسون.
- ناهدید، عبدالحسین. (۱۳۶۰). *زنان ایران در جنبش مشروطه*، تبریز: نشر احیا.
- نشریه (روزنامه) مجلس. (۱۲۸۵). شماره ۶.
- نشریه تمدن. (۱۳۲۵ق). شماره ۱۲.
- نشریه جهان زنان. (۱۳۰۰). شماره‌های ۳ و ۵.
- نشریه زبان زنان. (۱۲۹۸). شماره ۱۲.
- نشریه شکوفه. (۱۳۳۴ق). شماره ۱۱.
- نشریه نامه بانوان. (۱۲۹۹). شماره ۵.
- نشریه نسوان وطن‌خواه ایران. (۱۳۰۲). شماره ۳.
- هولستر، ارنست. (۱۳۵۵). *ایران در یکصد و سیزده سال پیش*، ترجمه محمد عاصمی، تهران: مرکز مردم‌شناسی ایران - وزارت فرهنگ و هنر.
- یغمایی، اقبال. (۱۳۴۸). *مدرسه دارالفنون، یغما*، ۲۲ (۴): ۲۲۰ - ۲۲۳.
- Barrett, M. (1980). *Women's Oppression Today: Problems in Marxist Feminist Analysis*. Thetford: Thetford Press.
- Bayat, A. (2010). *Life as Politics: How Ordinary People Change the Middle East*, Stanford: Stanford University Press.
- Meade, T. A. (2004). & Wiesner-Hanks. *A Companion to Gender History*. Blackwell.
- Millett, K. (1969). *Sexual Politics*. New York: Avon.
- Santayana, G. (2011). *The life of reason: Introduction and reason in common sense* (Vol. 1). mit Press.
- Smith, M. D. (1990). Patriarchal ideology and wife beating: A test of a feminist hypothesis. *Violence and victims*, 5(4), 257-273.

Women in the age of patriarchy: Historical analysis of the social and cultural situation of Iranian women in the Qajar period

Mohammad Hosein Sharifi Saei¹, Taghi Azadarmaki²

Abstract

The purpose of this article is to study the social and cultural status of Iranian women in the Qajar era (1789-1925). This study has been done by historical method. The findings of this study indicate that Qajar society was a completely patriarchal society. Patriarchy had caused that women do not have equal opportunities with men. Women as a social class were completely dominated by men. In the street, in addition to the women's tent (chādor), they also had to cover their faces. Therefore, their faces should not have been seen. This type of coverage was mandatory. Women did not have the right to choose their clothing. They were not allowed to talk to men on the street. Urban women were not allowed to work outside the home. They had no independent income. Also, girls did not have the right to education. Schooling was forbidden for girls. While the boys could go to school. As a result, women's cultural and economic capital was very low. By the end of the Qajar period, the literacy rate of Iranian women was less than 3%. These conditions made women lower position than men.

Key words: Women's Studies, Gender Studies, Historical Sociology, Patriarchal Culture, Women's Education, Qajar Era.

1. PhD in Sociology, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran.

(Corresponding Author)

✉ sharifisaei@ut.ac.ir

2. Professor, Department of Sociology, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran.